تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۵
(صص۶۱-۹۶)

با یادِ کلمان هوارت و صادق کیا

زبان متروک گرگان:
دستور، رده، تبار

حبیب برجیان*

چکیده

گرگانی یا استرآبادی زبانی است فرومرده که آن را به‌واسطهٔ آثار حروفیِ قرن هشتم و نهم هجری می‌شناسیم. از آغاز انتشار متون حروفی بیش از قرنی می‌گذرد، اما گرگانی هنوز ناشناس مانده و در فقه‌اللغهٔ ایرانی جایی نیافته‌است. این مقاله نخست به تدوین دستور زبان گرگانی می‌پردازد (بخش I) و نتایج آن را به مصرف رده‌شناسی در تقابل با زبان‌های پیرامون می‌رساند (بخش II). بخش III در چارچوب دژزمانی واج‌های گرگانی را با زبان‌های خویشاوند مقایسه می‌کند. از این بررسی‌ها آشکار می‌شود که گرگانی زبانی مستقل از دیگر زبان‌های ایرانی غربی است و برخلاف طبری تبارِ استوارِ شمال‌غربی دارد و ازاین‌رو به همسایهٔ جنوبی خود –کومشی– نزدیک است.

کلیدواژه‌ها: املا، دستور، رده‌شناسی، تبار، آمیختگی زبانی، مازندرانی، کاسپی، کومشی، بلوچی، پارتی

* راتگرز، دانشگاه ایالتی نیوجرسی hb146@columbia.edu

درآمد

مقالهٔ حاضر تالی گفتاری است که در همایش «ایران و قفقاز: وحدت و واگرایی» (ایروان، ۲۰۰۸) خواندم و سپس منتشر نمودم (Borjian 2008). آن مقاله مشتمل بود بر معرّفی آثار گرگانی، مناسبات تاریخی گرگان با پارت و طبرستان، بررسی درْزمانیِ واج‌های گرگانی و فهرستی از لغات آن. در اینجا بی‌آنکه قصد تکرار داشته باشم، ناچارم برخی مطالب اصلاحی یا ناگفته را در مقدّمه بیاورم.

❁ ❁ ❁

نخستین ذکرها از زبان رایج در گرگان از قرن دهم هجری است:

> استرآباد شهری است بر هامون نهاده ... و ایشان به دو زبان سخن می‌گویند: یکی به لوترا[ی] استرآبادی و دیگری به پارسی گرگانی (*حدودالعالم* ۱۳۶۲: ۸۸).

> و لسانُ قومس و جرجانَ متقاربانِ یستعمِلونَ اِلهاً یقولونَ هاده و هاکن و لَهُ حَلاوَةٌ و لسانُ اهلِ طبرستان مُقارِبٌ لَها اِلّا فی عَجَلِه (مقدسی ۱۸۷۷: ۳۶۸).

یعنی:

> «زبان کومش و گرگان به هم نزدیک است؛ می‌گویند **هاده** و **هاکن** و آن را حلاوتی است و زبان اهل طبرستان بدان‌ها نزدیک است مگر در آن شتاب هست».

مقصود صاحب *حدودالعالم* از «لوترای استرآبادی» دانسته نیست؛ «پارسی گرگانی» در معنای زبان ایرانی گرگان می‌تواند همان زبانی باشد که چهار قرن بعد وسیلهٔ نگارش متون حروفی قرار گرفت.

تعبیر مقدسی از نزدیکی گرگانی با کومشی (در سمنان و پیرامون آن) و طبری را تحقیقات امروزی تأیید می‌کند و مثال **هاده** (یعنی «بِدِه!») را هم درست آورده، لیکن در **هاکن** راه خطا رفته، زیرا معنی «بِکُن!» هم در گرگانی و هم در کومشی با لفظ **هاکر** ادا می‌شود و از این نظر با **هاکن** طبری تفاوت بنیادی دارد (نک. جدول ۸، ردیف ۱۵).

فخرالدّین اسعد گرگانی (قرن ۵) از زبان «پهلوی» مثالی می‌آورد (**خور آسد** پهلوی باشد **خور آید** ← فخرالدّین اسعد گرگانی ۱۳۱۴: ۱۷۱) که حاکی از آن است که منظور او از «پهلوی» همان گرگانی (احیاناً زبان مادری خودش) است، زیرا -*ās* (بن مضارع «آمدن») جز در گرگانی در زبان‌هایی استعمال می‌شود که یا قرن‌ها متروک بوده (پارتی و سغدی) یا «پهلوی» خوانده نمی‌شده‌اند (پامیری) (Borjian 2008: 685-687).

در گنیزهٔ قاهره، متنی یهودی به خطّ عبری و زبانی مخلوط از آرامی و زبانی ایرانی به دست آمده‌است (Shaked 1988). این زبان با آنکه تفاوت‌های چشمگیر با گرگانی دارد، نزدیک‌ترین گونهٔ شناخته‌شده به گرگانی است و از این رو عجالتاً «گرگانی یهودی» نامیده شده‌است (Borjian 2015: 236-238).

❁ ❁ ❁

از آثار حروفی پنج اثر به گرگانی در دست است:

۱- *جاودان‌نامهٔ کبیر*، از فضل‌الله استرآبادی از ۷۸۸ به‌بعد. زبان این کتاب با فارسی سخت درآمیخته و برخی از صفحات آن تماماً فارسی است (ملخّص این کتاب، *جاودان‌نامهٔ صغیر*، فارسی است). پاره هایی از آن را صادق کیا همراه با ترجمهٔ فارسی منتشر کرد (دربارهٔ نسخ خطی، نک. کیا ۱۳۳۰: ۳۴-۴۷).

۲- *نوم‌نامه*، خوابگزاری است از رؤیاهای فضل‌الله که خود عبارت است از پیشگویی‌ها و الهامات و پاسخ‌های او به استفتاءهاست. زبانش کمتر از *جاودان‌نامه* آمیخته به فارسی است. کیا پاره‌هایی از این کتاب را با ترجمهٔ فارسی منتشر کرد (همان: ۲۳۶-۲۴۶).

۳- *محبّت‌نامه*، بعضاً تکرار مطالب *جاودان‌نامه* است با زبانی حتّی آمیخته‌تر و تهی از لغات و اصطلاحات تازه.

۴- *مَحرم‌نامه*، نوشتهٔ امیراسحاق، داماد فضل‌الله و معروف به مرشد خراسان. این کتاب یکسره به گرگانی است و زبانش پاک‌تر از آثار فضل‌الله است و از نظر املاء و صرف قدری متفاوت است. متن کتاب را کلمان هوارت (1909: 13-58, 20-94) همراه با ترجمهٔ فرانسه منتشر و کیا (۱۳۳۰: ۳۳۴-۳۳۸) آن را نقد کرد.

۵- *لغت استرآبادی*، تدوین‌شده به دست حروفیان در تاریخی نامعیّن به منظور دریافت زبان متون حروفی. کیا در تدوین *واژه‌نامهٔ گرگانی* از این فرهنگ بهره برد.

جز اینها، در نوشته‌های فارسی پیروان حروفیه، پاره‌هایی از زبان گرگانی یافت شده‌است، مانند این مصرع دوزگه در *کرسی‌نامه*:

از خنان نطق سره حرفی بواژ[1] منکر این نطق گو می‌خوای ژاژ
(کیا ۱۳۳۰: ۳۰۵)

متون گرگانیِ حروفی زبانی به‌غایت آمیخته به فارسی دارد و از نظر لغوی فقیر است چنان‌که اگر به شمارش آید، گمان ندارم تعداد لغات گرگانی به چهارصد برسد. صرف فعل «خوردن» را در هیچ یک از متون نیافتم.

انگیزهٔ نگارش حروفیه به زبان گرگانی دانسته نیست. گمان من این است که در آن زمان که دورهٔ عربی‌نویسی مدّت‌ها پیش‌تر به سر رسیده بود فضل‌الله و یارانش به دنبال زبانی اسرارآمیز برای دعوت خود بودند تا بی‌مایگی‌شان در سخن پوشیده بماند. ازاین‌رو، علاوه بر تعداد زیادی نشانه‌های رمزی، زبان مادری خویش را برگزیدند. هیچ دور نمی‌دانم که گرگانی در همان زمان زبانی روبه‌زوال بوده باشد، زیرا پیروان فضل‌الله احتمالاً اندکی پس از او محتاج تدوین فرهنگ شده بودند.

گزینش زبان محلّی در متون مذهبی در آن سوی مازندران در میان زیدیه نیز رواج داشت و بعید نمی‌دانم که حروفیان و زیدیان هم‌زمان بوده و از رویکرد زبانی یکدیگر آگاه بوده باشند. از آثار حروفی که بگذریم، لغات گرگانی در جای‌جای برخی آثار فارسی ذکر شده‌است، از جمله در *الصیدنهٔ* بیرونی (کیا/راشدمحصّل ۱۳۵۷: ۶۷ ببـ)، *ذخیرهٔ خوارزمشاهی* و *اغراض‌الطبّیة* اسماعیل جرجانی (قاسمی ۱۳۸۳) و *دستورالادویه*[2] (صادق ۱۳۸۱: ۴۰). این لغات شامل اصطلاحات داروشناسی است که می‌تواند از زبان گرگانی یا فارسی گرگانی باشد و در هر حال از نظر گویش‌شناسی واجد اهمیّتی نیست.

---

[1] «از نطق نیک ایشان حرفی بگوی».
[2] اثری از قرن هشتم هجری.

پیشینهٔ پژوهش. کلمان هوارت (اوار) علاوه بر طبع و ترجمهٔ فرانسهٔ *مَحرمنامه* واژه‌نامه‌ای از آن با توضیحات دستوری اندک (Huart 1909: 192-212) به دست داده‌است. صادق کیا (۱۳۳۰: ۳۳۴-۳۴۷) سیاهه‌ای بلند از خطاهای چاپ هوارت آورده‌است.

جامع‌ترین پژوهش *واژه‌نامهٔ گرگانی* صادق کیا است که بر پایهٔ *لغت استرآبادی* و دیگر آثار حروفی تدوین شده‌است. مدخل‌های *واژه‌نامه* لغت نیست بلکه صیغه‌های صرف‌شدهٔ اسامی و افعال است که به‌ردیف الفبای فارسی تنظیم شده‌است و برخی از لغاتی را که هوارت آورده ندارد. افزون بر این، *واژه‌نامه* حاوی مجملی از دستور زبان گرگانی و تطبیق صامت‌های گرگانی با فارسی است. متأسفانه حروف‌چینی بَدَویْ کتاب را سرشار از ابهامات کرده و غلط‌نامهٔ الحاقی بر ابهامات می‌افزاید (نک. Borjian 2008: 638).

مطالعه در زبان متون حروفی پس از دهه‌ها از نو پی‌گرفته شد: واج‌شناسی تاریخی–تطبیقی (idem 2008) و اندکی رده‌شناسی (idem 2021).

I. دستور زبان گرگانی

۱- املا

دربارهٔ املای متون حروفی پیشاپیش بحث کردم و به‌ویژه اختلاف در ثبت برخی صامت‌ها را در میان نهادم (Borjian 2008: 690 f؛ نیز، نک. همین مقاله، بخش III – ایزوگلوس ۲۹).

در مورد اعراب هم اصولی رعایت نشده و حرکت‌گذاری در متون کم است. لفظی مانند **اَ** اغلب با علامت زیر آمده تا باعث خطا نشود. گاه **کَی** «کرد» اعراب گرفته تا **کی** «که» خوانده نشود، یا آنکه **کُوَ** «افتد» با **کُو** «جا» یا **کو** «باید» اشتباه نشود (برای تفصیل دراین‌باره، نک. کیا ۱۳۳۰).

۲- صرف و نحو

نظر به اینکه نویسندگان متون حروفی عبارت‌های گرگانی را آزادانه با فارسی آمیخته‌اند و در این راه گاه راه افراط رفته‌اند، صرف و به‌ویژه نحو گرگانی صرفاً از راه آمارگیری خصوصیات دستوری متون به‌دست نمی‌آید. صورت‌های اصیل گرگانی را با منظور کردن رده‌شناسی جغرافیایی، از راه تطبیق با زبان‌های همسایه بازشناخته‌ایم.

برای آنکه چند و چون آمیختگی زبان روشن شود، جملهٔ (۱-۱) را برای نمونه می‌آورم. در این جمله صرفِ افعالْ گرگانی است و نحو عبارت **خویشتن مار ...** مطابق نحو گرگانی است (بخش ۷، در زیر). لیکن **زبان خنان** به جای ***خنانن زوان** (بخش ۶-۱) صرف و نحو فارسی دارد. حرف اضافه در **با هر کس** بایستی پساوند **یـا** می‌بود (بخش ۸-۱). حالت نکره (بخش ۴) در **زبانی** صورت اصیل گرگانی‌اش ***هی‌زوان** است. ضمیر سوم‌شخص جمع (جدول ۱) دو املا در همین یک جمله پذیرفته‌است و **از** در گرگانیِ اصیل **اژ** بوده‌است.

(۱-۱) **با هر کس که سخن واتی بزبان خنان واتی یا بزبانی که خونان اَ لغت از خویشتن مار و پیر و استاد و غیره اشنوابند.**

«با هر کس که سخن گفت به زبان ایشان گفت یا به زبانی که ایشان آن لغت را از مادر و پدر و استاد خویش و غیره شنیده بودند» (*جاودان‌نامه* ⟵ کیا ۱۳۳۰: ۲۳۰).

در زیر، به صرف و نحو اسم (بخش‌های ۳ تا ۷)، حروف اضافه و ضمایر و ادات (۸ تا ۱۰)، ساخت فعل (۱۱ تا ۱۸)، زمان‌ها و وجوه (۱۹ تا ۲۲)، برخی افعال (۲۳، ۲۴) پرداخته می‌شود.

۳- **جمع** با **ان** است، مثلاً **جنان** «زنان»، **خنان**، **اونان** «ایشان»، **دیران** «دیگران».

۴- **اسم نکره** پیشوند **هیـ** (به‌معنیِ «یک») می‌گیرد: **هیچی**، **هیجی**، **هجی** «چیزی»، **هیکار** «کاری»، **هیاکاه** «جایی، جایگاهی».

(۴-۱) **اگر هیتن اژ ترسا سوال کره ...**

«اگر شخصی از ترسا سؤال کند ...» (*جاودان‌نامه* ⟵ کیا ۱۳۳۰: ۲۲۷).

(۴-۲) **ازن فرض کر که هیتن خویشتن دیم در آینه هوینه** (*محرم‌نامه* ⟵ Huart 1909: 20)

«چنین فرض کن که کسی روی خویشتن در آینه می‌بیند».

۵- **مفعول** یا حالت رایی پسوندِ **ه** یا فتحه یا (به‌ندرت) **ا**[1] و پس از مصوّتْ میانجیِ **ـو** و به‌ندرت **ـیـ** می‌گیرد: **دیمَ**، **دیمه** «روی را»، **هَمَوَ(ه)** «همه را»، **خُوَ**، **خوا** «او را»، **اسبا** «اسب را»، **آدمیا** «آدم را».

حالت رایی چند کاربرد دارد: مفعول (مثال‌های ۵-۱ تا ۳)، در معنای «داشتن» با **فعل بین** «بودن» (مثال ۵-۴)، با فعل ناقص یا مصدر (مثال‌های ۵-۵، ۵-۶):

(۵-۱) **هر روژه اژرا قسمت بکی ...**

«هر روز را برای این قسمت کرد» (*جاودان‌نامه* ⟵ کیا ۱۳۳۰: ۲۱۰).

(۵-۲) **واتی توا که خوشتنه آدم هزانی**

«گفت: تویی که خویشتن را آدم می‌دانی» (همان: ۲۴۴).

(۵-۳) **بعد اژه پنداشتم که این خواوه درویشان خوشتینا هواتی**

«بعد از آن پنداشتم که این خواب را به درویشانِ خود می‌گفتم» (همان: ۲۴۲).

(۵-۴) **من بخواو دین که ... منه صدوچهل فرزند بی**

«من به خواب دیدم که ... مرا صدوچهل فرزند بود» (*نوم‌نامه* ⟵ کیا ۱۳۳۰: ۲۴۰).

(۵-۵) **هَمَوَ دیم در خو کو کین** «همه را روی در او باید کردن» (کیا ۱۳۳۰: ۱۹۳).

(۵-۶) **مرده هجی بجن هینکو دان** «مرد را چیزی به زن می‌باید دادن» (همان: ۲۰۳).

۶- **حالت اضافی و ملکی** (اُبلیک) با **ـن** در موارد زیر استعمال می‌شود:

۶-۱- مضافٌ‌الیه: عموماً پیش از مضاف می‌آید:

(۶-۱) **آدمن دیمی** «روی آدم است».

(۶-۲) **در روژن گردش خو[ر] در آسه** (*محرم‌نامه* ⟵ Huart 1909: 14)

«در گردشِ روز خورشید درآید».

---

[1] قس. حرف اضافهٔ **ـیا** در بخش ۸-۱.

در مواردی حالت اضافی پس از مضاف آمده‌است:

(۶-۳) **حوا کرسی بو خدین** «حوّا کرسیِ خدا باشد» (کیا ۱۳۳۰: ۲۵۷).

(۶-۴) **مخالفت خُوَین کیبو** «مخالفت او کرده باشد» (همان جا).

(۶-۵) **عدد نماژن جرا جندین است** «عدد نماز چرا چندین است؟»

۶-۲- با حروف اضافه (نک. بخش ۸)

۶-۳- ملکی. به‌ویژه با ضمایر (جدول ۱) می‌آید. با اسم هم به کار رفته: **سالن** و **ماهن** در مثال (۶-۷).

(۶-۶) **همه روی زمین خُوَین بو**
«همه روی زمین مال او باشد» (کیا ۱۳۳۰: ۲۵۶).

(۶-۷) **تعیّن هر روژ اژ وراهین خوی**[1] **از مشرق و تعیّن شو از پنهان بین خو و ماهن و سالن همازن** (*محرم‌نامه* ⟵ Huart 1909: 15)
«تعیّن هر روز از برآمدن اوست از مشرق و تعیّن شب از پنهان شدن او و مالِ ماه و سال [= تعیّنِ ماه و سال] همچنین».

۷- **عبارت اسمی**– چیدمان نحوی هسته با صفت و نام (مضاف) و حرف اضافه در گرگانی معکوس فارسی است، بدین شرح که در گرگانی هسته عموماً مؤخّر می‌آید.

۷-۱- صفت پیش از موصوف می‌آید، مانند **شل مرد** «مردِ شل»، ظاهراً بدون تکواژ پیوند (این کیفیت به‌علّت قلّت شواهد قطعی نیست).

۷-۲- مضافٌ‌الیه با پسوند **ـن** (نک. بخش ۶) پیش از مضاف می‌آید: **صورن آواژ** «آوازِ صور»، **رسولن سخن** «سخن رسول»، **امین کتاب** «کتاب ما»، **خنانن جا** «جای آنها».

۷-۳- حرف اضافه عموماً پیش از نام می‌آید. هسته غالباً پسوند ندارد لیکن حالت اُبلیک (با **ـن**، نک. بالا) در چند شاهد دلیل اصالت آن تواند بود: **خُوین زیر** «زیر او»،

[1] *xū-ī*

(۷-۱-) **رسولن پیش همیایی** «پیش رسول می‌آمد»

۸- **حروف اضافه** اصالتاً پساوندی است، ولی اغلب در اثر آمیزش زبانِ متن با فارسی پیشاوندی آمده‌است.

۸-۱- **ـیا** «با، به» از جملهٔ حروف اضافهٔ اصیل و پربسامد گرگانی است. تفاوت این پساوند با نشان حالت رایی (**ـا**) (بخش ۵) همیشه آشکار نیست. مثال‌ها:

(۸-۱) **خدا رسولیا واته بی** «خدا به رسول گفته بود»، «خدا رسول را گفته بود» (کیا ۱۳۳۰: ۲۰۴).

(۸-۲) **بحث ... خوین ماریا هشوی** «بحثِ ... با مادر او می‌رفت» (همان: ۲۵۴).

(۸-۳) **مقابل کامه بین آمولیا که بدیم دو فرشته بو** (همان: ۲۰۴)
«مقابل خواهد بود با/به آن موی که به روی دو فرشته باشد».

۸-۲- **دَ، دَه** «در» نیز در مواردی پساوندی آمده‌است: **نماژده** «در نماز»، **وینی‌ده** «در بینی».

۸-۳- **اژ** «از» ظاهراً تحت‌تأثیر نحو فارسی پیشین آمده‌است:

(۸-۴) **اژه‌کو**[1] **در آسه** «از آنجا برآید».

(۸-۵) **آو اژ بیرون باغجه هشو** «آب از بیرون باغچه می‌آید» (*نوم‌نامه* ⟵ همان: ۲۳۷).

۹- **ضمیر**

۹-۱- ضمایر شخصی در جدول ۱ در چهار حالت طبقه‌بندی شده‌اند: (۱) فاعلی (بی پسوند)، (۲) رایی (یا مفعولی، غالباً مفعول صریح، با پسوند *a*-)، (۳) بایی (با پسوند **ـیا**)، (۴) ملکی (با پسوند **ـن**). مثال‌ها (کیا ۱۳۳۰: ۱۴۴):

(۹-۱) **مُنِن** «مَنَم»؛ **مَنِی** «من است».

(۹-۲) **نامهٔ مُنَه ببر** «نامهٔ مرا ببر!».

---

[1] *až aku*

(۹-۳) **منیا هواتی** «به من می‌گفت»، «مرا می‌گفت»؛ **مُن یا سخن واتی** «با من سخن گفت».

(۹-۴) **مُنِن پیر رسول خدایی** «پدر من رسول خداست».

۹-۲- ضمیر مشترک **خوشتن (خویشتن، خشتن)** است:

(۹-۵) **پادشاهی خشتن پوره سه نصیحت و پند هدی**

«پادشاهی پسرِ خود را سه نصیحت و پند می‌داد» (*نومنامه* ⟵ کیا ۱۳۳۰: ۲۴۲).

(۹-۶) **من خوشتنه چینده هدین**

«من خود را زنده می‌دیدم» (*نومنامه* ⟵ همان: ۲۴۶).

۹-۳- ضمایر و قیود اشاره عبارتند از: **اِ، ان** «این»، **اِکُو، انکو** «اینجا»؛ **اَ** «آن»، **اَکُو** «آنجا».

۱۰- **قیود و ادات**. کلمات پربسامد عبارتند از:

کی «که» (موصول)، **کُوکُو** «کجا»، **کامن** «کدام»، **کو** (*gu*) «باید»، **ابی، ادی** «باز، دوباره»، **واژ، واز** «باز، دوباره»، **دیر** «دیگر»، **اسا** «اکنون»، **پش** «پس»، **اَپش** «بعد»، **اِزِن، ازین، اژن** «چنین»، **همازن، همزن** «همچنان، همچنین، چون»، **اژیرا** «زیرا».

جدول ۱. **ضمایر شخصی**

		فاعلی	رایی	بایی	ملکی
مفرد	۱	من	مُنه، مُنَ	منیا	مُنِن
	۲	تو	تُوَ	تیا	تِن، تین، تنی
	۳	خو	خُوَ، خوه، خوا	خُیا	خوِن، خویَن
جمع	۱	امه	اَمَوَ	اَمیا	اَمین، امن
	۲	شُمه، شما	شمَوَ		
	۳	خُنان، اونان	خُنانه، اونانه، اوهاوه	خُنانیا	خُنانِن، خُنان، خنانه

جدول ۲. **شناسه‌های فعل**

		I. مضارع اخباری و التزامی	II. ماضی ساده و نقلی
مفرد	۱	ـان	ـن
	۲	ـی، ـا	ـا، ـیا
	۳	ـه، ی، ـد	ـی
جمع	۱		
	۲	ـید	ـنی، ـانی
	۳	ـنه، ـن، ـان، ـند، ـیند	ـند، ـیند

۱۱- **فعل-** نحو گرگانی ارگاتیو ندارد. نکات چشمگیر در ساختمان فعل عبارت است از پیشوند استمرار (بخش ۱۶)، اسم مفعول (بخش ۱۳)، آینده (بخش ۲۱)، وجه شرطی (بخش ۲۲)، افعال ناقص (بخش ۲۴). شناسه‌ها در جدول ۲ و نمونهٔ صرف افعال در جدول‌های ۳ تا ۵ آمده‌است.

۱۲- **بُنِ فعل** بر دو پایهٔ مضارع و ماضی است:

ساز- : ساتـ «ساختن»، **خواز- : خواشتـ** «خواستن»، **وینـ : دیـ** «دیدن»، **آسـ : آهیـ** «آمدن»، **جنـ : جیـ** «زدن»، **کر- : کیـ** [1] «کردن».

۱۲-۱- در افعال «با قاعده»، بن ماضی با افزودن **ـیـ** (< *-id-*) به بن مضارع ساخته می‌شود. برای مثال، جفتِ **زانـ : زانیـ** را می‌توان از این صیغه‌ها استقرا کرد:

بزانان	*-zān-ān*	«بدانم»
نیزانان	*-zān-ān*	«نمی‌دانم»
هزانین	*-zānī-n*	«می‌دانستم»

[1] دربارهٔ ریشهٔ بن‌های مختوم به *-ī-*، نک. بخش II همین مقاله، ایزوگلوس ۲۸؛ نیز: Borjian 2008: §8.2

لیکن از مصدر (**زانان**) و صفت مفعولی (**زانا**) بن مضارع **زانـ** به دست می‌آید (به جای *__زانیان__ و *__زانیا__). این اسامی فعلی لابد کوتاه‌شدهٔ صورت‌های اصلی‌اند و راه تشخیص آنها موضع تکیه بر هجا بایستی بوده باشد[1]. شایان ذکر اینکه تمایز مصدر از صیغه‌های اوّل‌شخص مفرد در بسیاری از افعال دشوار است.

در فعل «گرداندن»، صورت املایی **بکاردنی** دو خوانش دارد:

بگردانَد (مضارع التزامی) *bə-gārdən-ī*
گرداند (ماضی ساده) *bə-gārdənī-Ø*

۱۲-۲- بن سببی با پسوند *-ăn-* از بن مضارع به دست می‌آید:

بسوژنه «بسوزاند»، **بیاموژن** «بیاموزان!»، **هرسنه**، **هرسانه** «می‌رساند»

۱۳- **مصدر و اسم مفعول.** مصدر با پسوند **ـان** یا **ـَن** و اسم مفعول با پسوند **ـا** یا **ـه** از بُنِ ماضی ساخته می‌شود:

اشتان «ایستادن»، **اشتا** «ایستاده»
آهِیَن «آمدن»، **آهی** «آمده»
کیتن «گرفتن»، **کیته** «گرفته»

چنانکه آمد (بخش ۱۲)، در افعال با قاعده، مصدر و صفت مفعولی بر بنِ مضارع بنا می‌شوند. مثال دیگر این کیفیت فعل «شنیدن» است:

صیغه	املا	بن
ماضی ساده، اوّل‌شخص مفرد	بشنوین، اشنوین	*ešnawī-*
مضارع التزامی، سوم‌شخص مفرد اسم مفعول مصدر	بشنوه، اشنوه اشنوا اشنوان	*ešnaw-*

[1] اگر تکواژ ماضی‌ساز را *-ād-* فرض کنیم، مصدر و صفت مفعولی بایستی *__زانایَن__ و *__زانایه__ می‌شد.

۱۴- **پیشوندهای قاموسی** عبارت است از: *-hā، -da، -va، -var، -vā، -(y)er*:

هاکر- «کردن»، **دکیر-** «گرفتن»، **وریژ-** «ریختن»، **ورآس-** «برآمدن»، **واوین-** «بازدید کردن»، **یرآس-** «فرود آمدن»، **ارشو-** «فرستادن».

۱۵- جزء صرفی **بـ** . این تکواژِ مقیّد در املا کراراً با زَبَر آمده، لذا ظاهراً –به‌خلاف انتظار– *-ba-* بوده یا منطقی‌تر اینکه مانند مازندرانی *-bə* تلفّظ می‌شده‌است. **بـ** در صیغه های امری و التزامی و ماضی و صفت مفعولی و مصدر آمده‌است:

بکر «بکن!»، **بکران** «بکنم»، **بکیا** «کردی»، **بکیه بی** «کرده بود»، **بکین** «کردن».

۱۶- جزء صرفی **هیـ**، **همیـ** . نمود استمراری یا ناکامل با پیشوند *-he* یا *-hī* (اغلب پیش از صامت) و تکواژگونه *-hamī* (پیش از مصوّت) بیان می‌شوند:

هکره، **هیکره**، «می‌کند»، **هکی**، **هیکی** «می‌کرد»؛
همیاسه «می‌آید»، **همیاهی** «می‌آمد».

هر دو جزء صرفی در فعل‌هایی که پیشوند قاموسی دارند حذف می‌شوند: **هاکریه** «بکنید»، **دمیاسه** «در می‌آید».

۱۶-۱- گذشته از این، گاه وجه امری[1] با همین جزء صرفی «استمرار» بیان شده‌است (کیا ۱۳۳۰: ۲۷۶):

هِکَر «بکن!»، **هخوان** «بخوان!»، **هوین** «ببین!»، **هیشو** «برو!».

۱۷- **نفی** با *-na* و نهی با *-ma* پیش از بن فعل می‌آید:

نواژه «نگوید»، **بنکره** «نکند»، **مزان** «مدان!»، **دمَکَر** «مکن!».

علامت نفی با پیشوند استمرار همنشین نمی‌شود: **هیکره** «می‌کند»، **نیکره** «نمی‌کند»؛ **هیکی** «می‌کرد»، **نیکی** «نمی‌کرد».

---

[1] قس. پیشوند فارسی *-mī* در «می‌باش به عمر خود سحرخیز!». برای سابقهٔ تاریخی کاربرد این جزء صرفی، نک . خانلری ۱۳٦٦: ۳۰۱/۲ ببـ، ۳۱۳ ببـ .

۱۸- **شناسه.** شناسه‌های فعل را می‌توان بر پایهٔ زبان‌های کاسپی به دو گروه بخش کرد (جدول ۲). گروه نخست در زمان‌های حال و گروه دوم در زمان‌های گذشته استعمال می‌شود. در امر، شناسهٔ مفرد صفر و شناسهٔ جمع **ـید** و **ـیه** است.

صورت‌های املایی برخی شناسه‌ها، چنانکه در جدول ۲ آمده، مختلف است و بنابراین استقرای زیرساخت برای آنها نیازمند پژوهش بیشتر در متون گرگانی است.

نمونهٔ صرف افعال در جدول‌های ۳ تا ۵ آمده‌است.

۱۹- **ماضی بعید** و **ماضی التزامی** با صفت مفعولی و به‌ترتیب صیغه‌های گذشته و التزامی فعل «بودن» صرف می‌شوند: **آهی بی** «آمده بود»، **آهی بو** «آمده باشد».

(۱۹-۱) **محمد همین مفرداته بتقلید اشنوا بی همازن که خنان اشنوا بند**

«محمّد همین مفردات را به‌تقلید شنیده بود همچنان که ایشان شنیده بودند» (*جاودان‌نامه* ← کیا ۱۳۳۰: ۲۳۰).

۲۰- **ماضی نقلی**. این زمان گویا صیغهٔ خاصی نداشته[1] و اغلب به‌جایِ آن ماضی ساده به‌کار رفته‌است؛ مثلاً **کین** «کردم، کرده‌ام». گاه نیز در ماضیِ نقلی اسم مفعول را آسان می‌توان یافت (شاید تحت تأثیر فارسی):

بکیته‌اند «گرفته‌اند» ≠ **بکیتند** «گرفتند» (کیا ۱۳۳۰: ۱۳۸ ببـ، ۲۷۷ ببـ).

در فعل «گفتن» صفت مفعولی **واته** است (**واته بی** «گفته بود») که در صیغه‌های ماضی نقلی بازتاب یافته:

واتین «گفته‌ام» ≠ **واتن** «گفتم»، **واته** «گفته است» ≠ **واتی** «گفت».

با این حال، این صیغه‌ها کمتر به‌کار رفته‌است، مثلاً:

(۲۰-۱) **واتی هفتاد بار بخو اوشنوین که صاحب قران فلان کسی** (*نوه‌نامه* ← کیا ۱۳۳۰: ۲۳۸).

«گفت: هفتاد بار به خواب شنیدم/شنیده‌ام که صاحب قرآن فلان کس است».

---

[1] زبان‌های کاسپی نیز ماضی نقلی ندارند.

(۲۱-۷) **اَ کسه که ... فهم نکی بو ... جاودان نامه ... مسائله و قواعد ازن که حق ابو نیزانه و فهم نکامه کین و تا کسی خوشتنن *آهین و شون و *مین و *جینده [بین] خوشتنه ازن نیزانه ... از روی معنی و صه نکامه زانان و در زمین این ادراک کامه بنی** (*محرم‌نامه* ← Huart 1909: 33؛ نیز، نک. کیا ۱۳۳۰: ۳۴۰).

«آن کس که فهم نکرده بود مسائل جاودان‌نامه را و قواعد[ش را] چنانکه حقّ آن بود نداند و فهم نخواهد کردن و تا کسی آمدن و رفتن و مردن و زنده شدن خویشتن را چنین نداند، از روی معنی و صورت نخواهد دانستن و در زمین این ادراک نخواهد بود».

۲۱- **آینده** با صیغه‌های صرفی فعل معین -*kām* و مصدر کامل یا مرخّم ساخته می‌شود:

(۲۱-۱) **عیسی واتی که من کامان آهین** «عیسی گفت که من خواهم آمد» (کیا ۱۳۳۰: ۲۷۵).

(۲۱-۲) **هرچه از ازل تا ابد بی و بو و کامه بین**

«هرچه از ازل تا ابد بود و باشد و خواهد بودن (*جاودان‌نامه* ← همان: ۲۱۲).

(۲۱-۳) **هر اسم که در جهان هستی و بی و کامه بی مرکب از حروف تهجی هستی**

«هر اسم که در جهان هست و بود و خواد بود مرکب از حروف تهجّی است» (کیا ۱۳۳۰: ۲۷۵).

(۲۱-۴) **برای اَ که اصل علوم بخو ظاهر کامی بین**

«برای آنکه اصل علوم بدو ظاهر خواست بودن».

(۲۱-۵) **دنیی بعیسی و حسین بماندی بَشُمه ای کافران نکامه ماندن**

«دنیا به عیسی و حسین بمانَد؛ به شما ای کافران نخواهد ماندن» (*نوم‌نامه* ← کیا ۱۳۳۰: ۲۷۵).

(۲۱-۶) **به هر طرف که تو دیم دکری اجیز در مقابلهٔ وجه تو کامه بین**

«به هر طرف که تو روی کنی آن چیز در مقابلهٔ وجهِ تو خواهد بودن» (*جاودان‌نامه* ← همان: ۲۲۹).

۲۲- **وجه شرطی**[1]. این وجه برای بیان فعلی است که به‌صورتِ فرضی مطرح می‌شود. در متون حروفی مواردی که وجه شرطی خاصّ گرگانی به کار رفته همگی در صیغهٔ سوم‌شخص مفرد است و برای فعل‌های «بودن» و «کردن». صورت صرفی وجه شرطی مرکّب است از بن ماضی (*bi-* «بودن»، *ki-* «کردن») + *-nd-* + شناسهٔ سوم‌شخص مفرد (*-ī*).

این صیغه هم در فراکرد پیرو که متضمّن شرط است و هم در جواب شرط به کار می‌رود. گذشته از این، صورت فارسیِ وجه شرطی که با افزودن پسوند *-ī* به آخر صیغه‌های فعل به دست می‌آید (خانلری ۱۳۶۶: ۳۳۱/۲ ببــ)، در متون گرگانی دیده می‌شود؛ در جمله‌های (۲۲-۵) و (۲۲-۶) صورت‌های فارسی آمده: **نیمیاهی**؛ **بَوِسنی** (از بُنِ متعدّی *-vəsn*).

(۲۲-۱) **اکر خلقت مرد همازن بندی که خلقت جن** ...
«اگر خلقت مرد همچنان بودی که خلقت زن...» (کیا ۱۳۳۰: ۸۱).

(۲۲-۲) **اکر در حدیث ... آهی بندی متوهم همازن توهم کیبندی که** ...
«اگر در حدیثِ ... آمده بودی، متوّهم همچنان توهّم کرده بودی که ...» (همان: ۵۱).

(۲۲-۳) **اکر بمثل در عالم ظاهر وضع لغت مرکب نبندی انسان قابلیت درک عذاب و ... کیندی**
«اگر به‌مَثَل در عالمِ ظاهر وضعِ لغت مرکّب نبودی، انسان درک عذاب و ... کردی» (همان: ۱۴۲).

(۲۲-۴) **اگر صورة خو و تعلیم خو نبندی اسماءَ هیچ کس ... پرستش نکیندی**
«اگر صورت او و تعلیم او نبودی، اسماء را هیچ کس ... پرستش نکردی» (همان: ۱۵۷).

(۲۲-۵) **اگر خونان نبندی اَ عرش وادی نمیاهی**
«اگر ایشان نبودندی، آن عرش پدید نمی‌آمد» (همان: ۱۴۸).

(۲۲-۶) **آواژی از آو وراهی ازن که من احساس کین که مکر زمین بَوِسنی**
«آوازی از آب برآمد چنان‌که من احساس کردم که مگر زمین بگسیخت» (*جاودان‌نامه* ← همان: ۲۴۴).

[1] irrealis

در جملهٔ (۷-۲۲)، حرف خیشومی **بخوآزنان** «بخواهم» (قس. **هیخوازان** «می‌خواهم») زائد می‌نماید. این حرف ممکن نیست تکواژ سببی‌ساز (بخش ۱۲-۲) باشد زیرا بن سببی این فعل که خود متعدّی است در متون گرگانی نیامده. کیا (۱۳۳۰: ۶۳) احتمال تصحیف ***بخوازان** می‌دهد. لیکن از نظر رده‌شناسی (نک . بخش II، ایزوگلوس ۱۶) تکواژ خیشومی احتمال دارد به حالت irrealis مربوط باشد:

be-xwāz-ən-ān
bə-want.PRES-IRREALIS-1SG

(۷-۲۲) **خوشتن یا واتن که هَی دوُت بخوآزنان از خنان پادشاه پادشاه تا منه پوری اژه کو وادی آسه** (*نومناامه* ⟵ کیا ۱۳۳۰: ۲۳۷).

«با خود گفتم که یک دختر بخواهم از پادشاه ایشان تا مرا پسری از آنجا پدید آید» (قس. همان: ۲۳۷).

۲۳- «**بودن**» با دو فعل بیان می‌شود:

۲۳-۱- فعل اسنادی **بِیَن** «بودن»، با صیغه های سوم‌شخص مفردِ **بی** «بود»، **بو** «باشد»، **بی بی** «بوده بود»، **بی بو** «بوده باشد»، **بی بی بو** «بوده بوده باشد».

۲۳-۲- **دبین** «وجود داشتن» یا «در جایی بودن». مثال‌ها:

(۲۳-۱) **اَ منن دست دبی** «آن در دست من بود» (*نومناامه* ⟵ کیا ۱۳۳۰: ۲۴۵)

(۲۳-۲) **واتن که بروم دری** «گفتند که در روم هستی» (*نومناامه* ⟵ کیا ۱۳۳۰: ۲۴۳)

(۲۳-۳) **من در هزاره کری دبن** «من در هزارجریب بودم» (کیا ۱۳۳۰: ۲۶۵)

(۲۳-۴) **جرا واتی که وقتی که شمه باحرام دبیه صید مکریه**

«چرا گفت که وقتی که شما در احرام باشید صید مکنید» (همان: ۱۱۰)

۲۴- **افعال ناقص** که پیش از مصدر (کامل یا مرخّم) یا مضارع التزامی می‌آیند، عبارت‌اند از:

- **کو** (*gu*)، **هنکو** «باید»

- **شین** «شایستن، توانستن» (عموماً در صیغه‌های نفی)
- **تیان** یا **تان** «توانستن» (عموماً در صیغه‌های نفی)

(۲۴-۱) **دیم در خو کو کین** «روی در او باید کردن» (کیا ۱۳۳۰: ۱۳۶)

(۲۴-۲) **هنکو تن زمین سرخ بو** «زمین تو باید سرخ باشد» (*نوم‌نامه* ⟵ همان: ۲۴۲)

(۲۴-۳) **شتران نشیه کشان** «شتران نمی‌توانند بکشند» (کیا ۱۳۳۰: ۱۵۵)

(۲۴-۴) **نیشی واتن در یک زبان تو اسبه هم اسب باژ و هم آت باژ و هم فرس باژ**
«نمی‌توانی بگویی در یک زبان تو اسب را هم "اسب" بگو، هم "آت" بگو، هم "فَرَس" بگو» (همان: ۲۶۲)

(۲۴-۵) **ا دو کس از هم جدا نتیان کین** «آن دو کس را از هم جدا نمی‌توان کرد» (همان: ۲۶۲).

جدول ۳- صرف فعل **واتن** «گفتن»

		مضارع التزامی	مضارع اخباری	ماضی ساده	ماضی استمراری
مفرد	۱	بآژآن		(بـ)واتِن، باتن	هواتن
	۲	بـــ (و)اژی	هِوِی، هِوا	واتا	
	۳	واژه، باژه	هوا(ژه)، هِوِیَه	واتی، باتی	هواتی
جمع	۱		هِوِینه		
	۲			واتانی	
	۳	واژند، باژند	هِوِیند	واتنـ (د)، باتند	هواتند

امر: **واژا**، **باژا**؛ نهی: **مواژا**؛ صفت مفعولی: **واته**؛ صفت فاعلی: **واژنده**

جدول ۴- صرف فعل **آهین** «آمدن»

		مضارع التزامی	مضارع اخباری	ماضی ساده	ماضی استمراری
مفرد	۱	بیاسان		آهین	
	۲	بیاسی		آهیا	
	۳	بیاسه	هیاسه	آهی	هیاهی
جمع	۱				
	۲			آهیانی	
	۳	بیاسند	هیاسند	آهند، آهیند	هیاهند

جدول ۵. صرف فعل **کین** «کردن»

		مضارع التزامی	مضارع اخباری	ماضی ساده	ماضی استمراری
مفرد	۱	بکران	هِکران	بکین	هیکن
	۲		هِکَری	بکیا	
	۳	بکَرَه	هِکَرَه	بکی	هکی
جمع	۳	بکرند	هکرند	بَکیند	هیکند

II. رده‌شناسی

حکم‌گذار رده‌شناسی برای خانوادهٔ زبان‌های ایرانی دونالد استیلو است[۱] و سرمشق این بخش از مقاله نوآوری‌های او در این زمینه است. راهی را که استیلو در رده‌شناسی ایرانی هموار کرده‌است من بارها پیموده‌ام، از جمله در بررسی زبان‌های مازندرانی (Borjian 2019: Table 7) و کومشی (idem 2021: Table III.14) و طالقانی– الموتی (ibid: Table I.11) که همگی در اتّحاد زبانی البرز–کاسپی جای دارند و مستقیماً به بررسی زیر مربوط‌اند.

[۱] از میان مقالات پرشمار او این یکی به‌ویژه مورد استفادهٔ این مقاله بوده‌است: Stilo 2018.

تمایز گرگانی از زبان‌های ایرانی همسایه منظور نظر این بخش است. برای این منظور سی‌وچهار ایزوگلوس در سه رده برگزیده شد: گرامری، ایزوگلوس‌های ۱ تا ۲۱ (جدول ۷-۱)؛ صوتی، ایزوگلوس‌های ۲۲ تا ۲۹ (جدول ۷-۲)؛ لغوی، ایزوگلوس‌های ۳۰ تا ۳۴. ایزوگلوس‌ها نه‌همان ویژگی‌های گرگانی بلکه ویژگی‌های برجستهٔ زبان‌های دیگر را نیز منعکس می‌کنند.

زبان‌های مورد مقایسه عبارت است از:

- پارتی که روزگاری همسایهٔ گرگانی باید بوده باشد؛
- فارسی دری، زبان خراسان، که تا آخرِ عمرِ گرگانی همسایه‌اش بود؛
- بلوچی که تا پیش از جابه‌جایی به جانب جنوب در همان پیرامون‌های گرگانی باید بوده باشد؛
- مازندرانی که همسایهٔ باختری گرگان بوده‌است؛
- اتّحاد زبانی کومشی، از جمله عبارت از سرخی (سرخه‌ای) و سمنانی که در جدول درج شده‌اند و زبان متروک بسطام که جز اندکی از آن نمی‌دانیم ولی گویا حلقهٔ واسط میان گرگانی و سمنانی باشد (Borjian 2021: §10.2).

ایزوگلوس‌های ۱ و ۲ و ۳. بارزترین ویژگی نحو گرگانی تقدّم وابسته‌ها بر هستهٔ عبارت (اسم، ضمیر) است (ایزوگلوس ۱). این چیدمان در اصطلاح زبان‌شناسی راست‌چین[1] خوانده می‌شود، بدین اعتبار که وابسته در جانب راست هسته قرار می‌گیرد (البتّه هرگاه جمله به خطّ لاتین نوشته شود). زبان‌های راست‌چین عموماً حروف اضافهٔ پسایندی دارند (ایزوگلوس ۳). به‌رغم فراوانی حروف اضافهٔ پیشایندی در متون حروفی، آنها را فارسی‌گرایی تلقّی کرده گرگانی را اصالتاً پساوندی برآورد می‌کنم، به‌ویژه اینکه زبان‌های همسایه، یعنی گروه کاسپی و گروه کومشی، نیز راست‌چین‌اند و بنابراین بعید است گرگانی تماماً راست‌چین نبوده باشد.

ایزوگلوس ۲ تکواژ پیوند میان مضاف و مضافٌ‌الیه است. این تکواژ در فارسی «کسرهٔ اضافه» (از *-ī* در ایرانی میانهٔ غربی) است. در مازندرانی که نحوش وارونهٔ فارسی است، اضافه (معمولاً *-e*) به مضاف می‌چسبد. تکواژ پیوند در گرگانی **ـن** (ظاهراً *-ən*) و در

[1] right-branching

سرخه‌ای صفر است. سمنانی[۱] و بلوچی (Jahani/Korn 2009: §3.1.1.2) که زبان‌های تصریفی‌اند در این ایزوگلوس نمی‌گنجند. مثال:

گرگانی	*حسنن کتاب
مازندرانی	حسنِ کتاب
سرخه‌ای	حسنْ کتاب
فارسی	کتابِ حسن

تکواژ پیوند صفت به موصوف را به‌عنوانِ ایزوگلوس نیاوردم چون کیفیت آن در گرگانی روشن نیست و فقط حدس می‌توان زد که صفت علامت نمی‌گیرد. این تکواژ در مازندرانی عموماً *e*- و در سمنانی *a*- و در سرخه‌ای *e*- است (Borjian 2021: §I.3.3, III.5.2).

ایزوگلوس‌های ۴ و ۵ و ۶. تصریف اسم در ایرانی میانهٔ غربی مبتنی بر چهار صیغه است: مفرد و جمع، مستقیم و اُبلیک. این نظام را بلوچی و سمنانی به میراث برده‌اند (سمنانی جنسیت دستوری نیز دارد). کاسپی و گرگانی در این خصوص پیوندی[۲]اند؛ مفعول را با تکواژی شبیه «را»ی فارسی ممتاز می‌کنند: مازندرانی *ə*(*r*)-، گرگانی *a*-. در سرخی مفعول صریح بی‌نشان و مفعول بواسطه[۳] با *rā*- می‌آید (Borjian 2021: §III.5.2). در بلوچی کاربرد «را» محدود به گونه‌های حاشیه‌ای است (Jahani/Korn 2009, §3.1.1.2).

جدول ۶- **صرف اسم**

	تصریفی			پیوندی	
	پارتی[۴]	بلوچی[۵]	سمنانی	مازندرانی	گرگانی
مفرد مستقیم	*mard*	*brās*	*mird*	*asb*	*ādam*
جمع مستقیم			*mírd-i*	*asb-ún*	**ādam-ān*
مفرد ابلیک		*brās-ā*		*ásb-e*	*ādam-ən*
جمع ابلیک	*mard-ān*	*brās-ān*	*mird-ón*	*asb-ún-e*	**ādam-ən-ōn*(?)
	«مرد»	«برادر»	«مرد»	«اسب»	«آدم»

[۱] شایان ذکر است که سمنانی در حالتِ اضافیِ مؤنّث پسوند *in*- دارد، نک. Borjian 2021: §III.5.2

[2] agglutinative

[3] dative

[4] Skjarevo 2009: §4.2.1.

[5] Axenov 2006: Table 3.4.

ایزوگلوس‌های ۷ و ۸. ضمایر شخصی متّصل در زبان‌های ایرانی غربی فراوان به‌کار می‌روند (اغلب در نقش اُبلیک)، امّا در زبان‌های کاسپی و در گرگانی وجود ندارند. در زبان‌های کومشیِ سمنان و سرخه ضمایر متّصل فقط در مقام شناسهٔ فعل در صیغه‌های گذشتهٔ افعال متعدّی استعمال می‌شوند (Borjian 2021: §III.6.6). این کاربرد بازماندهٔ نظام ارگاتیو است که در پارتی و بلوچی به‌طرز کامل‌تری دیده می‌شود (Jahani/Korn 2009: §3.2.7; Borjian 2021: §II.5.1.15).

ایزوگلوس‌های ۹ و ۱۰ و ۱۱. وجه استمراری در زبان‌های ایرانی غربی ساخت‌های متفاوت دارد.

پیشوند وجه‌ساز *mī-* (کوتاه‌شدهٔ قید *hamē*) که تطّورش در فارسی دری آشکار است، به چند گروه زبانی دیگر سرایت کرده‌است (Borjian, 2021: §II.5.12-13). از این جمله است کومشی: در زمان‌های گذشتهٔ سرخه‌ای و در زمان‌های حال و گذشتهٔ سمنانی (ibid: §III.6.3).

گرگانی دو تکواژ مترادف برای استمرار دارد: (۱) **همیـ** که همان قید یادشده در فوق است؛ (۲) **هـ** و **هیـ** (بخش I -۱۶). در این ایزوگلوس بسطامی با گرگانی انباز است:

- بسطامی کهن (زبان متروک خرقان): **همیـ** و **میـ** (Borjian 2021: §III. 10.2)؛
- گونه‌های فارسی بسطام و شاهرود: *me-, hem(i)-, hen-, he-* (idem 2013: §3.5.1).

مشابهِ پیشوند استمراریِ *hi-* در پارتی کلمهٔ *hēb* است که پیش از مضارع اخباری می‌آید و به آن مفهوم تمنّایی می‌بخشد: *hēb wāžēd* «بگوید» (رضایی باغ بیدی ۱۳۸۸: ۱۳۵).

در زبان‌های کاسپی (Borjian 2019: Table 7) صیغه‌های زمان حال ساده با میانوند خیشومی (مشتق از *-ant-**) ممتاز می‌شوند. این میانوند که در برخی از زبان‌های کومشی (از جمله سرخه‌ای) و در بالاطالقانی و طالشی و تاتی هرزند و تاتِ قفقاز نیز هست، ایزوگلوسی پررنگ در رده‌شناسی زبان‌های ایرانی غربی به شمار می‌آید (Stilo 2018: §6.5.1.4).

ایزوگلوس ۱۲. در سمنانی و سرخی میانوند *-št-* در صیغه‌های گذشته، به‌ویژه در افعال لازم، به کار می‌آید (Borjian 2021: §III.6. 4). این تکواژ که منحصر به کومشی است از این

رو لحاظ شد که ایزوگلوسی برجسته در منطقه است. این ساخت از زبان‌های ایرانی میانه غربی سرچشمه می‌گیرد: در پارتی فعل کمکی *-išt* «ایستادن، بودن» در نوعی ماضی نقلی به کار می‌رود (رضایی باغ‌بیدی ۱۳۸۸: ۱۰- ۳- ۷).

ایزوگلوس‌های ۱۳ و ۱۴. بن ماضی افعال «باقاعده» در ایرانی میانهٔ غربی عبارت از بن مضارع است با پسوند *-id-* (یا *-ist-*) در فارسی میانه و *-ād-* در پارتی. بازتاب این ثنویت در دورهٔ نو چنین است: زبان‌های فلات مرکزی و بیابانکی تکواژ پارتی را به کار می‌برند، حال آنکه گرگانی و سمنانی با آنکه در جغرافیا همسایهٔ پارتی‌اند تکواژ فارسی میانه را میراث برده‌اند (Borjian 2019: 97; Borjian 2021: §II.5.1. 10; Jahani/Korn 2009: §3.2.2.1).

جزء ماضی‌ساز *-ist-* به فارسی دری رسیده ولی به تعدادی اندک. در دیگر زبان‌های ایرانی نو شمار این‌گونه افعال بیشتر از فارسی نیست (در گرگانی هیچ یافت نشد)، به‌جز زبان‌های کاسپی و تاتی که در این مورد زایا بوده‌اند؛ چند فعل برای نمونه در زیر آمده‌است:

	گرگانی	مازندرانی	سمنانی	سرخه‌ای
«شنیدن»	اشنویـ	*ešnâ-ss-*	*-ašnu-*	*-ešnuā-*
«خواندن»	خواند-	*xund-ess-*	*xond-*	*xɔnd-*
«مالیدن»	مالیـ	*mâl-ess-*		
«ماندن»	ماند-	*mund-ess-*		

ایزوگلوس ۱۵. زمان آینده در گرگانی با فعل معینِ *-kām* صرف می‌شود. این فعل در گروه کاشانی زبان‌های فلات مرکزی نیز هست: هنجنی *kem-un yošt* «خواهم جست/یافت» (Borjian, 2011: Isogloss 6).

در پارتی *kāmādan* «خواستن» فعل شخصی با مصدر متمم است (رضایی باغ‌بیدی ۱۳۸۸: بخش ۱۰- ۷)، اما مانند گرگانی معینِ آینده نیست.

ایزوگلوس ۱۶. وجه شرطی، چنانکه در بخش I-۲۲ توصیف شد، با میانوند *-nd-* بیان می‌شود: *ki-nd-i* «(اگر) می‌کرد». تکواژ خیشومی را دونالد استیلو (2002: 665b) در چند زبان

دیگر از جمله گیلکی شرق، طالشی، برخی گونه‌های تاتی، گورانی، و بلوچی (Jahani/Korn 2009: §3.2.6.3) پیدا کرده‌است. مثال‌ها از گیلکی و بلوچی ترکمنستان:

*æger tu mæ búttɛ**n**æ-bi, i ettefaq dánkətɛ**n**æ-bu* (Stilo 2002: 666a).
«اگر تو به من گفته بودی، این اتفاق نمی‌افتاد».

*agar bēgunā ma-būt-**ēn**-ant, mnī tēz-ēn zām laṭṭ-ē nabūt* (Axenov 2006: 199).
«اگر بی‌گناه نبودند، دشنهٔ تیز من چوب نمی‌شد».

شایان ذکر اینکه اکثر زبان‌های یادشده در اتّحاد زبانی البرز– کاسپی قرار می‌گیرند و بنابراین تجانس وجه شرطی گرگانی با آنها دور از ذهن نیست[1].

ایزوگلوس ۱۷. صورت مکتوب **کو** («باید») به ضرس قاطع *gū* تلفّظ می‌شده‌است. سبب این اطمینان آن است که سه گروه زبانی – که همراه با گرگانی پیوستاری جغرافیایی نشان می‌دهند – همین معنی را با الفاظ مبدوء به /g/ دارند: کومشی *g(a)*- (Borjian 2021: §III.6.8; Table III.9)، بیابانکی *go(t)*- (ibid: §II.4-10)، فلات مرکزی *gi*- ؛ در این بن معانیِ «بایستن» و «خواستن» ملازم است.

اثری از این لغت را در بسطامی کهن خواهیم یافت اگر «وارنمان‌کو» را vāron=mān gū تقطیع و «ما را باران باید» تعبیر کنیم (ibid: §III.15.2).

ایزوگلوس ۱۸. فعل ناقص *šī*- «شایستن، توانستن» هم‌تراز است با (بن مضارع) *šah*- در پارتی و *šāy*- در فارسی میانه. این فعلِ تابع که در فارسی کلاسیک رایج بود (خانلری ۱۳۶۶: ۳۵۷، ۳۶۸) اکنون آرکائیک است، امّا در چندین زبان زندهٔ ایرانی غربی از جمله در کاسپی و طالشی و زازا و فلات مرکزی و بیابانکی و لارستانی ثبت شده‌است (کیا ۱۳۳۰: ۳۲۲؛ حسن دوست ۱۳۸۹: ۸۰۰). در کومشی نبود این فعل را قطعی نمی‌دانم؛ شایسته است تحقیق شود.

[1] مازندرانی این وجه را ندارد. بود و نبود آن در کومشی نیازمند پژوهش است.

ایزوگلوس ۱۹. شناسهٔ اوّل‌شخص مفردِ گرگانی، *n*(*ā*)-، با پارتی تطابق دارد و همین ضمیر در سمنانی و سرخه‌ای و بلوچی *ân*- یا *in*- و در هر حال با نون است. در برابر، فارسی و مازندرانی این ضمیر را فقط با میم دارند.

ایزوگلوس‌های ۲۰ و ۲۱. نظر به اینکه ضمایر شخصی نقشی **مهمّ** در رده‌شناسی دارند، برای آنها دو ایزوگلوس منظور می‌کنم.

ضمیر سوم‌شخص مفرد **خو** و جمع **خُنان** ظاهراً با پارتی *hō* و *hawīn* خویشاوندند؛ قس. کردی *aw*(*h*)، بختیاری *hō* (حسن دوست ۱۳۸۹: ۱۰۳۱ ببـ). در زبان‌های همسایه با گرگانی، این ضمایر از گونه‌ای دیگرند: مازندرانی *və* «او»، *vəšun* «آنها»؛ سمنانی مذکّر *ö*، مؤنّث *úna* «او»؛ قس. بلوچی *ā*(*y*) و جز این «او»[۱].

در گرگانی ضمیر سوم‌شخص مفرد غیرفاعلی **خوا**، **خیا**، **خوین** (جدول ۱) مشتق از صورت فاعلی **خو** هستند. این گونه‌ها در تباین قرار می‌گیرند با ضمایر اُبلیک در کومشی: سرخه‌ای *žin*؛ سمنانی مذکّر *žo*، مؤنّث *žin* «او». خویشاوند این گونه‌ها *ǰun* و نظایر آن در تاتی جنوبی است که در آن لفظ باستانی **hača* مضمر است (Borjian 2021: §I.5.1.1; Table III.9).

ایزوگلوس‌های ۲۲ تا ۲۷. تحوّل‌های واجی که موضوع این بخش هستند بیش از آنکه ریشهٔ زبان‌ها را نشان دهند به جایگاه جغرافیایی آنها مربوط‌اند و بنابراین در مقولهٔ رده‌شناسی قرار می‌گیرند.

فراز شدن /ā/ پیش از غنّه که در قدیم‌ترین متون طبری دیده می‌شود، نه همان در متون حروفی قاعده نیست، بلکه در لهجهٔ زندهٔ فارسی گرگان هم شنیده نمی‌شود؛ این کیفیت، گرگانی و طبری را در دو انتهای طیف ایزوگلوس ۲۲ قرار می‌دهد. شایان ذکر اینکه اغلب لهجه‌های فارسی ایران در این مورد با مازندرانی انبازند و دور نمی‌دانم که ابدال /ā/ به /ū/ کانون در مازندران داشته و از اینجا به پیرامون سرایت کرده باشد.

ایزوگلوس بعد، پیشین شدن /ū/، نیز تباین دیگری را میان گرگانی و همسایگانش در مصوّت‌ها نشان می‌دهد. مثال‌ها:

---

[۱] سنگسری *xā* «شما» دارد، نک. Borjian 2021: Table III.5.

	«زبان»	«شوهر»	«دود»
پارتی	*izwān*	*šōy*	*dūd*
بلوچی	*zabān*	*šū(w)*	*dūt*
سرخه‌ای	*zabɔn*	*šu*	
سمنانی	*zabün*	*ši*	*di*
گرگانی	**زوان**	**شو**	**دو**
مازندرانی	*zəvun*	*ši*	*di*

سه ایزوگلوس بعد ناظرند بر حذف واج‌ها از خوشه‌های صامت که در زبان‌های ایرانی نو فراوان نمونه دارد:

	«دوختن»	«افتادن»	«فروختن»
گرگانی	**دوتـ**	**کتـ**	**هروشـ**
بلوچی	*dōt*	*kapt-*	*šawašk*

حذف صامت ایرانی باستان *-t-** در موضع بین‌المصوّتین نیز در گرگانی قاعده است: **دو** «دود»، **آیینه** «آدینه».

ایزوگلوس ۲۸. ناظر بر تحوّل صوتی است که منجر به ماده‌های ماضی **کیـ** «کردن» و **میـ** «مردن» و **بیـ** «بردن» و **آویـ** «آوردن» می‌شود (بخش I –۱۲). هیچ‌یک از زبان‌های موردِ مقایسه چنین خصوصیّتی را نشان نمی‌دهند.

ایزوگلوس ۲۹. بقای صامت بیواک *-č-* از دورهٔ باستان است. چنانکه می‌دانیم از زبان‌های ایرانی غربی تنها بلوچی است که مصوّت‌های انسدادی باستان را سیستماتیک حفظ کرده‌است، مثلاً در *roč* (گونهٔ دیگر: *roš*) به‌معنیِ «روز».[۱]

در متون حروفی املای **روچ** «روز» با گونه‌های **روج** و **روژ** در نسخه‌های مختلف آمده‌است. اختلاف املاء چ با جیم و ژ در الفاظ دیگر هم هست، اگرچه اتیمولوژیک نیست:

چن، جن «زن» **چین، جین** «زدن» **چنده، جینده، ژنده** «زنده»

[۱] قس. پراچی و اورموری *ruč* ، *ruš* ؛ کردی *rôš* (در کنار صورت‌های دیگر)، زازا *rōč* (همراه با صورت‌های دیگر)؛ نک . حسن دوست ۱۳۸۹: ۶۱-۶۳.

این معمّا را من در مقالهٔ دیگری (Borjian 2008: 691) مطرح کردم و تفاسیری، از جمله احتمال اختلاف لهجه در گرگان، در میان نهادم، اما سرانجام گناه را به گردن نسخه‌برداران انداختم. در آن زمان متن «یهودی–گرگانی» (Shaked 1988) را ندیده بودم تا دریابم نظیر این اختلاف املایی در خط عبری هم با حرف صاد **צ**، با ارزش آوایی /č/، منعکس است:

rwc، rwz		«روز»
wc-، wš-		«گفتن»
swc-		«سوختن»
cny، šny		«زن»

در سه لغت نخست /č/ توجیه اتیمولوژیک دارد.

با وصفِ این، هیچ دور نمی‌دانم که دست‌کم در مواردی املای چ در متون حروفی اصیل باشد و *č* واجگونه‌ای از *ǰ* و *ž* بوده باشد. این گمان تقویت می‌شود هرگاه واجگونگی *-č-* را در پارتی – چنان‌که اگنس کُرن (Korn 2010) نشان داده‌است – بپذیریم[1]. این بحث را به مقاله‌ای که در مورد «یهودی–گرگانی» در دست تهیّه دارم موکول می‌کنم.

❁ ❁ ❁

ایزوگلوس‌های لغوی را در جدول نیاوردم زیرا پراکندگی و چگونگی آنها در زبان‌های مورد مقایسه مدلّل نیست. چند مورد بالقوّه: **اسا** «اکنون»، **اِزِن** «چنین» (کیا ۱۳۳۰: ۳۱۷ ببـ)، **تلار** «آلاچیق»، **مزگت** «مسجد».

ایزوگلوس ۳۰. برفه «ابرو»، مازندرانی *bərfə*، *bəfrə*؛ کومشی (صیغه‌های جمع): لاسگردی *bɔfron*، افتری *burfɛun* (Borjian 2021: Table.III. 12, no. 54).

ایزوگلوس ۳۱. خجیر «خوب، قشنگ»، مازندرانی (کهنه) *xəǰir*، سرخه‌ای–لاسگردی *xuǰi(r)* (ibid: Table III.12, no. 86).

[1] مثلاً پارتی *-wāž* / *-w ʾc*.

ایزوگلوس ۳۲. *būs* در **دبوسی** «نگریستن»، قس. پارتی *-bōs* «منتظر ماندن». نظیرش در زبان‌های دیگر یافت نشد (کیا ۱۳۳۰: ۳۲۲؛ Borjian 2008: §15).

ایزوگلوس ۳۳. سَیی «نگریستن» (همان جاها).

ایزوگلوس ۳۴. اکو «آنجا». ظاهراً /*agō*/، به‌تبَع *-gă* در زبان‌های فلات مرکزی و تاتی و اورامانی و زازا و کومشی؛ مثلاً سرخه‌ای *vɔ(n)ǰigâ*. با مصوّت بسته: کرینگانی *agu*، سیوندی *ū-gul* (حسن دوست ۱۳۸۹: ۹۴۳-۹۴۴).

کو «جای»، /*gō*/؛ قس. سیوندی *gā*؛ افتری، سنگسری، گیلکی *ǰigâ* و مانندش؛ فلات مرکزی و تاتی *yāgā*؛ یغنابی *óka*؛ پارتی و فارسی میانه *gāh*، پارتی *wyāg*، فارسی میانه *gyāg* (حسن دوست ۱۳۸۹: ۵۹۳؛ همو ۱۳۹۳: فقرهٔ ۱۶۶۵).

❁ ❁ ❁

به جدول ۷-۱ بازگردیم. حاصل جمع ایزوگلوس‌ها در ردیف زیرینْ نزدیکی زبان‌ها را به گرگانی نشان می‌دهد. نامنتظرتر از همه این است که هر زبان حداکثر در نیمی از ایزوگلوس‌ها با گرگانی انباز است. در عالم رده‌شناسی این همپوشی اندک است و تطابقِ اندک‌شمارِ ایزوگلوس‌ها بدین معنی است که گرگانی، به‌لحاظِ گرامر، زبانی مجزّاست و با هیچ یک از همسایگانش در یک رده نیست.

از مقایسهٔ حاصلِ جمع‌ها با یکدیگر نتیجهٔ چشمگیری به دست نمی‌آید چون واریانس زیاد نیست. همین را می‌توان مشاهده کرد که مازندرانی با ۱۱ توافق به گرگانی قدری نزدیک‌تر است تا سمنانی که فقط ۹ توافق با گرگانی دارد و این نتیجه دور از انتظار نیست زیرا مازندران با گرگان پیوستار جغرافیایی دارد و فرهنگش هم نزدیک‌تر است. لیکن اینکه در جمع عددی بلوچی و فارسی کمابیش به همان میزان با گرگانی توافق نشان می‌دهند که مازندرانی با گرگانی، تفسیرپذیر نیست. هر کدام از این زبان‌ها در مقولاتی از گرامر به گرگانی نزدیک‌اند و به همان اندازه یا بیشتر در مقولات دیگر دورند و این کیفیّت ما را باز به همان نتیجهٔ مذکور در پاراگراف پیشین می‌رساند که گرگانی به هیچ گروه زبانی شناخته‌شده تعلّق ندارد.

جدول ۷-۱- **ایزوگلوس‌های دستوری**

	ایزوگلوس	§[1]	فارسی	مازنـ	**گرگانی**	سمنانی	سرخی	بلوچی	پارتی
1	وابسته + هسته	۷	−	+	+	+	+	+	+ −
2	مضاف + *-n*	۶	−	−	+	−	−	−	−
3	حروف اضافهٔ پساوندی	۸	−	+	+	+	+	+ −	−
4	نبود حالت دستوری		+	+	+	−	+	−	−
5	مفعول با «را» یا مانندش	۵	+	+	+	−	+	−	−
6	نبود جنس دستوری		+	+	+	−	+	+	+
7	نبود ضایر متصل در عبارت اسمی		−	+	+	+	+	−	−
8	نبود ردّی از ارگاتیو		+	+	+	−	−	−	−
9	وجه استمراری با *hi-*	۱۶	−	−	+	−	−	−	+ −
10	وجه استمراری با *mī-*		+	−	+	+	+ −	−	−
11	مضارع اخباری بی *-ant-**		+	−	+	+	−	+	+
12	گذشته بی *-št-*		+	+	+	−	−	+	−
13	بن ماضی از *-īd-**	۱۳-۱	+	+	+	+	+	+	−
14	بن ماضی به‌ندرت با *-ist-**		+	−	+	+	+	+	+
15	آینده با *kām-*	۲۱	−	−	+	−	−	−	+ −
16	وجه شرطی با میانوند خیشومی	۲۲	−	−	+	−	−	+	−
17	«باید» *gu-*	۲۴	−	−	+	+	+	−	−
18	«بایستن، توانستن» *ši-*	۲۴	− +	+	+	−	−	−	+
19	اول‌شخص مفرد *-ān, -in*		−	−	+	+	+	+	+
20	سوم‌شخص مفرد xy, hw	۹	−	−	+	−	−	−	+
21	سوم شخص مفرد بی **hača*		+	+	+	−	−	+	+
	جمع ایزوگلوس‌ها		10.5	11	**21**	9	10.5	9.5	8.5

[1] ارجاع‌ها به مقوله‌های دستوری در بخش نخست این مقاله است.

جدول ۷-۲- **ایزوگلوس‌های صوتی**

	ایزوگلوس	§[1]	فارسی	مازن	**گرگانی**	سمنانی	سرخی	بلوچی	پارتی
22	**ān ⊁ un*		–	–	+	–	+	+	+
23	**u ⊁ i*		+	–	+	–	+	+	+
24	**-xt- > t*	8.3	–	+	+	+	+	+	–
25	**-ft- > t*	8.4	–	+	+	+	+	–	–
26	**fra- > ha-*	3·3	–	+	+	+	+	–	–
27	**-t- > Ø, y*	8.1	–	+	+	+	+	–	–
28	**-ṛta- > iy*	8.2	–	–	+	–	–	–	–
29	**-č- > č*	6	–	–	+[?]	–	–	+	+ –
	جمع		1	4	8	4	6	4	2.5

III. تبار گرگانی

واج‌شناسی تاریخی– تطبیقی گرگانی را سابقاً منتشر کردم (Borjian 2008). اینک حاصل آن مطالعه را در جدول ۸ تنظیم می‌کنم تا توزیع ایزوگلوس‌ها در یک نگاه نمایان باشد. شماره‌های ارجاع مربوط به بخش‌های همان مقاله است.

زبان‌های مورد مقایسه همان‌هایی است که در بخش II منظور شد، جز آنکه سرخه‌ای حذف شد زیرا داده‌های آن با سمنانی تفاوت نداشت.

داده‌های مازندرانی قطعی نیست. نتایجی از تحوّل اصوات را در متون تاریخی زبان طبری در جای دیگر به دست دادم (برجیان ۱۳۹۹)، امّا در گونه‌های زندهٔ مازندرانی هنوز به نتیجهٔ قطعی نرسیده‌ام. شایان گفتن است که مازندرانی نمایندهٔ همهٔ زبان‌های گروه کاسپی نیست؛ گیلکی توافق بیشتری با گروه شمال‌غربی زبان‌های ایرانی نشان می‌دهد (Stilo 2002: 660a).

درست یک قرن از انتشار جستار پیشگامانهٔ پاول تدسکو (Tedesko 1921) می‌گذرد و فرضیهٔ کلّی آن یعنی ثنویت شمالی– جنوبی زبان‌های ایرانی غربی، به‌رغم کاستی‌هایش، رایج‌ترین

[1] ارجاع‌ها به مقوله‌های فنولوژیک است در مقالهٔ Borjian 2008.

سرمشق طبقه‌بندی تاریخی– تطبیقی این زبان‌هاست. دو قطب مورد مقایسه پارتی و فارسی است که در ستون‌های راست و چپ جدول ۸ جای دارند.

چند توضیح:

ایزوگلوس ۵ ناظر به تقابل *paš* با *pas* به‌معنی «پس» است.

ایزوگلوس ۶، تقابل /*st*/ و /*št*/، بر اساس فعل «ایستادن» است.

ایزوگلوس ۷، شمال‌غربی *b* جنوب‌غربی *d* در دو لفظ بررسی شده:

	«در»	«دیگر، باز، پس»
پارتی	*bar*	*bid*
سمنانی	*bar*	*digɛri*
گرگانی	?	ابی، ادی
مازندرانی	*dar*	*adi*

ایزوگلوس ۱۰: دوگانگی حاصل -*y** در گرگانی از الفاظ **یاگاه** «جای» و **جوا** «جدا» است.

ایزوگلوس‌های ۱۲ تا ۱۷ ثنویت پارتی– فارسی را در بن چند فعل نشان می‌دهد. در فعل «گفتن» زبان متروک بسطام (خرقانی) با گروه شمال‌غربی انباز است.

❁ ❁ ❁

شمارش ایزوگلوس‌های هفده‌گانه در ردیفِ زیرینِ جدول ۸ آشکار می‌سازد که گرگانی (با دوازده فقره توافق با پارتی) ۷۱ درصد ژن شمال‌غربی دارد، حال آنکه مازندرانی دارای ۲۱ درصد از این ژن است.

جدول ۸ – **ایزوگلوس‌های تاریخی – تطبیقی**

ایزوگلوس		§[1]	فارسی	مازن	**گرگانی**	سمنانی	بلوچی	پارتی
1	**ś > s*	1.1	–	–	–	+	+	+
2	**ź > z*	1.1	–	±	+	+	+	+
3	**θr > hr*	3.1	–	–	+	+	–	+
4	**ǰ, *-č- > ǰ / ž*	6, 7	–	+	+	+	+	+
5	**paš-ča > paš*		–	–	+	+	+	+
6	**st > št*	8.5	–	–	+	+	+	+
7	**dw- > b*	2	–	–	±	±	±	+
8	**hw- > w, h, wx*	10	–	–	–	–	+	+
9	**rź ⊁ l*	11	–	–	–	+	+	+
10	**y- > y*	4	–	–	±	–	–	+
11	**w- > v*	5	–	+	+	+	–	+
12	«گفتن» < **wak-*		–	–	+	+	+	+
13	«افتادن» < **kap-*		–	+	+	+	+	+
14	ماضـ «داشتن» < **dṛta-*		–	–	–	+	–	+
15	مضـ «کردن» < **kṛ-*		–	–	+	+	–	+
16	ماضـ «آمدن» < **ā-gata-*		–	–	+	–	+	+
17	مضـ «آمدن» *ās-*		–	–	+	–	–	+
	جمع ایزوگلوس‌ها		0	3.5	**12**	12.5	10.5	17

حاصل سخن

زبان گرگانی متون حروفی زبانی است سخت آمیخته به فارسی. هیچ دور نیست که گرگانی در همان زمان به سود فارسی راه زوال می‌پیموده‌است. با این همه آن‌قدر هست که بتوان مقولات عمدهٔ دستور زبان گرگانی را استخراج کرد (بخش I).

[1] ارجاع‌ها به مقوله‌های فنولوژیک است در مقالهٔ Borjian 2008.

بررسی رده‌شناسی (بخش II) نشان داد که گرگانی نه کومشی است نه کاسپی (جدول ۷)؛ به‌عبارت‌دیگر، گرگانی به هیچ‌یک از گروه‌های زبانی همسایه تعلّق ندارد.

از نظر ژنتیک (بخش III) گرگانی با همسایگان تاریخی جنوبی‌اش –کومشی و بلوچی– هم‌تبار است؛ هر سه زبان به‌خوبی در گروه پارتی یا شمال‌غربی زبان‌های ایرانی جای می‌گیرند.

لیکن خویشاوندی گرگانی با مازندرانی نزدیک نیست. اگر به‌جایِ مازندرانی گیلکی را منظور می‌کردیم، شاید در جدول ۸ ایزوگلوس‌های ۶ و ۹ مثبت می‌شد و فاصلهٔ ژنتیکی قدری کم می‌شد اما هنوز شکافی ژرف میان گرگانی و کاسپی باقی می‌مانْد. چنانچه از زبان‌های کاسپی (مازندرانی و گیلکی) صرف‌نظر کنیم، پارتی و گرگانی و کومشی و تاتی و طالشی از نظر ژنتیک پیوستاری جغرافیایی را تشکیل خواهند داد. هیچ دور نیست که در زمانی نامعلوم عنصر جنوب غربی به کاسپی، خاصّه مازندرانی، تزریق شده باشد. دراین‌باره دونالد استیلو با من هم‌رای است. اما این بحث فرصت دیگر می‌خواهد و جای آن اینجا نیست.

اتّحاد زبانی کومش البتّه ناهمگون است، چنان‌که در جدول ۷ سرخی (سرخه‌ای، که با لاسگردی زبانی واحد را تشکیل می‌دهد) کمی بیش از سمنانی با گرگانی همسانی رده‌شناسانه نشان داد. چنان‌که قبلاً نوشتم (Borjian 2021)، حلقهٔ واسط گرگانی و کومشی زبان متروک بسطام است. ایزوگلوس ۹ دائر بر پیشوند استمراری *hi-* منحصر به گرگانی و بسطامی است. کاش داده‌های بیشتری از بسطامی پیدا می‌شد تا تصویر روشن‌تر گردد.

توافق گرگانی با بلوچی در سه ایزوگلوس منحصر بدین دو زبانْ (و قسماً پارتی) قابلِ‌توجّه است:

– وجه شرطی با میانوند خیشومی (جدول ۷، ردیف ۱۶)
– پایداری *č* (جدول ۷، ردیف ۲۹)
– فعل «آمدن»، بُنِ ماضی (جدول ۸، ردیف ۱۶)

این شواهد را می‌توان گواهی دیگر بر خاستگاه بلوچی در نزدیکی بحر خزر دانست.

تا اینجا سه جهت جغرافیایی را بررسیدیم: باختر (مازندران)، جنوب (کومش و بلوچ)، خاور (پارت = خراسان). در جانب شمال، همسایهٔ تاریخی گرگان دَهستان بود – وطن قوم

داهه که زبانی ناشناخته اما بی‌تردید از خانوادهٔ ایرانی شرقی داشتند. لیکن هیچ عنصر شرقی در متون گرگانی به نظرم نیامد. استپ‌های دهستان که گویا همواره مأمن مردم شبانکاره بوده از اوایل اسلام مورد تعرّض ترکان قرار گرفت و سرانجام نصیب ترکمانان شد. جالب اینکه متون گرگانیِ حروفی نشانه‌ای از همسایگی با ترک ندارد و هنوز هم در زمان ما گرگانیان و ترکمانان به‌رغم همزیستی درهم نیامیخته‌اند.

کتابنامه

برجیان، حبیب (۱۳۹۹)، «تحوّلات تاریخی زبان طبری»، *پژوهش‌های زبانی– ادبی قفقاز و کاسپین*، س ۲، شمـ ۱ (پیاپی ۵): ۱۵- ۳۵.

حدود العالم (۱۳۶۲)، به‌کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانهٔ طهوری.

خانلری، پرویز (۱۳۶۶)، *تاریخ زبان فارسی* (۳ جلد)، چاپ دوم، تهران: نشر نو.

رضایی باغ‌بیدی، حسن (۱۳۸۸)، *راهنمای زبان پارتی*، چاپ دوم، تهران: ققنوس.

فخرالدّین اسعد گرگانی (۱۳۱۴)، *ویس و رامین*، به‌کوشش مجتبی مینوی، تهران: بروخیم.

قاسمی، مسعود (۱۳۸۳)، «لغات و ترکیبات در دو کتاب طبّی اسماعیل جرجانی»، *نامهٔ پژوهشگاه* (دوشنبه)، شمارهٔ مسلسل ۷: ۱۵-۴۶.

کیا، صادق (۱۳۳۰)، *واژه‌نامهٔ گرگانی*، تهران: دانشگاه تهران.

ـــــــ/ راشدمحصّل، محمّدتقی (۱۳۵۷)، *واژه‌های گویشی در هفت واژه‌نامهٔ فارسی*، تهران.

مقدسی (۱۸۷۷)، *احسن‌التقاسیم*، به‌کوشش دخویه، لیدن.

Axenov, S. (2006), *The Balochi Language of Turkmenistan*, Upsala.

Borjian, H. (2008), "The Extinct Language of Gurgan: Its Sources and Origins", *Journal of the American Oriental Society* 128,4: 681–707.

---------- (2011) "Kashan ix. The Median Dialects of Kashan", *Encyclopaedia Iranica* XVI/1: 38-48.

---------- (2013), "Perso-Tabaric Dialects in the Language Transition Zone Bordering Mazandaran", *Studia Iranica* 42: 195–225.

---------- (2015), "Judeo-Iranian Languages", *A Handbook of Jewish Languages*, L. Kahn/A. D. Rubin (eds.), 234-295, Leiden/Boston.

---------- (2019), "Mazandarani: A Typological Survey", *Typology of Iranian Languages*, A. Korangy/B. Mahmoudi-Bakhtiari (eds.), Berlin.

---------- (2021), *Essays on Three Iranic Language Groups: Taleqani, Biabanaki, Komisenian*, New Haven.

---------- "The Caspian Language of Tonekābon", *Studia Iranica*, forthcoming.

Jahani, C./Korn, A. (2009), "Balochi", *The Iranian Languages*, G. Windfuhr (ed.), 634-692, London.

Huart, C. (1909), *Textes persans relatifs á la secte des Houroûfis*, Leiden.

Korn, A. (2003), "Balochi and the Concept of North-Western Iranian", *The Baloch and Their Neighbours: Ethnic and Linguistic Contact in Balochistan in Historical and Modern Times*, C. Jahani/A. Korn (eds.), 49–60, Wiesbaden.

---------- (2005), *Toward a Historical Grammar of Balochi*, Wiesbaden.

---------- (2010). "Parthian ž", *BSOAS* 73/3: 415-436.

Shaked, S. (1988), "An Early Geniza Fragment in an Unknown Iranian Dialect", *A Green Leaf: Papers in Honour of Professor Jes P. Asmussen*, W. Sundermann/J. Duchesne-Guillemin/F. Vahman (eds.), 219–235, Leiden.

Skjærvø, P. O. (2009b), "Middle West Iranian", *The Iranian Languages*, G. Windfuhr (ed.), 196–278, London.

Stilo, D. (2002), "Gilān x. Languages", *Encyclopaedia Iranica* X/6: 660-668.

---------- (2018), "Caspian and Tatic", *The languages and Linguistics of Western Asia: An Areal Perspective,* G. Haig/G. Khan (eds.), 659–824, Berlin.

Tedesco, P. M. (1921), "Dialektologie der westiranischen Turfantexte", *Monde Oriental* 15: 184–258.

The Extinct Language of Gorgān: Grammar, Typology, Lineage

Habib Borjian
Rutgers, The State University of New Jersey

Abstract

Known exclusively from historical documents of the 14th-15th centuries, Gorgāni is largely overlooked in Iranian dialectology. This paper is organized in three parts: (I) grammar, (II) typology, (III) diachrony. The right-branching noun phrase places Gorgāni within the Caspian-Alborz Sprachbund. Such continuum does not hold in other typological features when Gorgāni is compared areally with Caspian and Komisenian. Morphological idiosyncrasies include: possessor with oblique marker *-n*; imperfective with *hī-*; future with *kām-*; irrealis with *-nd-*; 3sg pronoun <xw>. These characteristics substantiate that Gorgāni belongs to none of the recognized West Iranic language groups. Gorgāni shows exclusive isoglosses with its historical neighbor Balochi. Genealogically, Gorgāni displays a strong Northwest Iranian pedigree, as expected of a language that could once be in contact with Parthian.

Keywords: Northwest Iranian Languages, Gurgan, Caspian, Komisenian, Semnani, Balochi, Parthian, Orthography, Morphosyntax, Typology, Historical-Comparative Phonology, Language Contact